



فلسفه زمانی جدی می‌شود که از زندگی برخیزد

محمدرضا بهشتی عضو هیئت علمی گروه فلسفه دانشگاه تهران با اشاره به کاربرد فلسفه در زندگی گفت: فلسفه وقتی پرسش‌هایش جدی می‌شود و اندیشه‌ها در آن فعال شده و پاسخ‌هایش اهمیت می‌یابد که از زندگی برخیزد و به زندگی برگردد. اگر ما نقطه عزیمت خود را در یک مساله مبتلا به فرد و جامعه در زندگی در نظر بگیریم و به گونه‌ای حرکت کنیم که به نقطه عزیمتان دوباره برنگردیم با مشکل مواجه می‌شویم.

محمدرضا بهشتی عضو هیئت علمی گروه فلسفه دانشگاه تهران با اشاره به کاربرد فلسفه در زندگی گفت: فلسفه وقتی پرسش‌هایش جدی می‌شود و اندیشه‌ها در آن فعال شده و پاسخ‌هایش اهمیت می‌یابد که از زندگی برخیزد و به زندگی برگردد. اگر ما نقطه عزیمت خود را در یک مساله مبتلا به فرد و جامعه در زندگی در نظر بگیریم و به گونه‌ای حرکت کنیم که به نقطه عزیمتان دوباره برنگردیم با مشکل مواجه می‌شویم.

به گزارش خبرنگار مهر، همایش دو روزه "فلسفه و مسئله دیگری" با حضور محمدرضا بهشتی عضو هیئت علمی گروه فلسفه دانشگاه تهران، بابک احمدی پژوهشگر و مترجم فلسفه و محمدرضا سعید آبادی دبیر کمیته ملی یونسکو روز گذشته 27 آبان ماه در تالار فردوسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران کار خود را آغاز کرد.

محمدرضا بهشتی در بخش دیگری از این نشست با موضوع اخلاق و منزلت دیگری سخنرانی خود را آغاز کرد و گفت: متأسفانه جایگاه فلسفه اخلاق به لحاظ فهمی که در مناسبات انسان‌ها و جوامع با یکدیگر دارد، در جهان امروزی بسیار کمک است و این مساله در کشور ما بیشتر است به طور مثال حدود 60 درصد از واحدهای درسی رشته فلسفه در خارج از کشور به فلسفه اخلاق اختصاص دارد در حالی که این میزان در کشور ما به 4 واحد درسی در دوره کارشناسی محدود شده است. این 4 واحد نیز در دوره کارشناسی ارشد و دکترا به صورت اختیاری ارائه می‌شود.

این استاد دانشگاه با اشاره به کاربرد فلسفه در زندگی گفت: فلسفه وقتی پرسش‌هایش جدی می‌شود و اندیشه‌ها در آن فعال شده و پاسخ‌هایش اهمیت می‌یابد که از زندگی برخیزد و به زندگی برگردد. اگر ما نقطه عزیمت خود را در یک مساله مبتلا به فرد و جامعه در زندگی در نظر بگیریم و به گونه‌ای حرکت کنیم که به نقطه عزیمتان دوباره برنگردیم با مشکل مواجه می‌شویم.

وی در ادامه به مفهوم اخلاق در تاریخ فلسفه اشاره کرد و گفت: بحث حکمت یا صوفیا در تقسیم‌بندی که در دوره یونان باستان ارایه می‌شد به سه شاخه دانایی نظری، فلسفه عملی و دانش صناعی تقسیم شده است. دانایی نظری برترین دانش‌ها بود و فلسفه عملی یا حکمت عملی نیز به دانایی عملی‌ای که در رابطه فرد با دیگری در حوزه اخلاق مطرح می‌شد برمی‌گشت. اما دسته سوم در سده‌های اخیر آچنان نحیف شده بود که از تقسیم‌بندی خارج شد و آن دانش فنایی بود. در بین این سه دسته دانش عملی و فلسفه اخلاق بیشتر مورد توجه بوده است و همواره بین دانش عملی و فلسفه اخلاق پیوند وجود داشته است.

بهشتی در ادامه با اشاره به اینکه برای نخستین بار در سنت فلسفی مسئله غیر یا دیگری توسط افلاطون مطرح شد گفت: افلاطون در محاورات متأخرش به این مساله توجه کرده است. او در محاوره صوفیست خود به سراغ تعریف صوفیست می‌رود همانطور که می‌دانید فیلسوفیا به معنی دوستدار دانایی و یا تلاش برای آن خود کردن دارایی است این بحث در آن زمان در مقابل کسانی مطرح شد که فکر می‌کردند دانایی را دارند و آن را می‌توانند در اختیار دیگران قرار بدهند و از این طریق پاداشی را هم دریافت کنند. در برابر این افراد اندیشه فیلسوفیایی می‌گفت دارایی به تملک افراد در نمی‌آید مگر اینکه کسی ادعای خدایی بکند. بنابراین کسی دانایی را ندارد که بتواند آن را در اختیار دیگران قرار دهد و از این طریق پولی هم دریافت کند. این گروه صوفیست‌ها را افرادی می‌دانستند که می‌خواهند بر سر مردم کلاه بگذارند.

وی تأکید کرد: صوفیست‌ها معتقدند گزاره غیر صادقانه نداریم. و اگر کسی یک گزاره مانند معدوم یا ناموجود است، را مطرح کند از دیدگاه آنها تناقضی نگفته است. اما افلاطون می‌گوید این گزاره در حالتی درست است که این عدم را، عدم ملکه در نظر بگیریم.

بهشتی با بیان اینکه ارسطو چهره بعدی است که درباره دیگری سخن می‌گوید، افزود: او معتقد است چیزی خودش است و غیرچیزهای دیگر و وحدت غیر به هر موجودی تعلق می‌گیرد. اما در اندیشه افلوپین کار تفکیک بین همان و غیر است آنچه که وجود دارد در اینجا احد نامیده می‌شود و در آن غیریت راه ندارد اما تمام چیزهایی که در مراحل بعدی قرار می‌گیرند غیر احدیت هستند.

این استاد دانشگاه در بخش دیگری از سخنانش به مساله دیگری از عصر جدید پرداخت و یادآور شد: در این دوره اندیشمندان مانند فیخته و هگل به این مساله پرداخته‌اند. نزد فیخته مساله دیگری بدین گونه است من باید خودش، خودش را تثبیت و وضع کند و بعد دیگری را وضع کند. هگل نیز این مساله را درباره روح مطرح می‌کند نقشی که مفهوم غیر در همه اینها دارد این است که غیر، احدی است که بیرون از من معنا می‌یابد و من با غیر محدود می‌شود. هگل درباره آزادی می‌گوید آزادی بدون حد معنا ندارد. همچنین هگل درباره داستان عشق نیز بیان می‌کند معشوق در داستان عشق حد و غیر است اما در عین حال عاشق

خودش را با عشق تعریف می‌کند. بعدها بعد از هگل نیز اندیشمندان مانند فویرباخ درباره این مساله صحبت کرده‌اند.

بهشتی در پایان با بیان اینکه در عرصه فلسفه اخلاق یکی از مهم‌ترین مسائل این است که اگر در اخلاق دیگری را غیر ببینیم که غیر از ماست و من خود را در تخالف او ببینم در این صورت آیا برقراری نسبت اخلاق یا چنین چیزی ممکن است؟ در سه دهه اخیر این مساله مطرح شده که آیا ما در برابر غیر فراتر از انسان‌ها مانند طبیعت مسئولیت داریم. فلسفه اخلاق وقتی معنا می‌یابد که نسبت با دیگری به نحوی باشد که دیگری نه به عنوان موجودی در تقابل با ما و محدود کننده ما باشد بلکه ما او را به عنوان خود ببینیم. در اینجا این سؤال را باید از خودمان بپرسیم که آیا در تعریف ما از خودمان دیگران هم جایی دارند. اگر چنین چیزی وجود نداشت در مقابل دیگران شکننده خواهیم بود.